

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید

۲۹ مارچ ۲۰۱۶

حلال و حرام در پرتو خدانشناسی ادیان آسمانی

چون حلال و حرام اصطلاحاتی هستند مربوط به معارف دینی، از جمله معارف اسلامی، بناءً برای توضیح معانی و علل پیدایش اعتقاد به این دو اصطلاح، ناگزیر هستیم اولتر از همه از نظر دین، به خصوص از نظر قرآن و الهیات (علم شناخت خداوند و ادیان سماوی) به فلسفه، یا به علل وجودی چنین اعتقاد و یا کاربرد این دو کلمه در دین اسلام رجوع کنیم و ببینیم که وجود این دو کلمه و فلسفه آن در قرآن، با خدائی که قرآن و دین اسلام معرفی می کند، چقدر مطابقت و مناسبت دارد.

پیرامون آنچه حلال شمرده شده است، فکر نمی کنم بحثی لازم باشد؛ اما در مورد محرّمات از نظر دین و خدائی که دین می خواهد ما را با آن آشنا کند، چرا؟

تعیین زمانی که بشر به پرستش چیزی به نام موجود برتر و توانتر - به اصطلاح دینداران خدا - آغاز نمود، موجودی که به گمان دینداران می تواند در زندگی انسان ها، در خوشی و غم، و در آرامی و نآرامی آن ها اثرگذار باشد، به طور دقیق، بلاشک، برای هیچ انسانی میسر نیست.

رسیدن انسان به تفکر تک خدائی، آن طور که همه می دانیم، از زمان پیدایش انسان تا امروز از مسیری بسیار طولانی، مجهول و نامعلوم و دارای ابهام عبور کرده است. این مسیر هنوز هم روشن نیست، مسیری که طی آن خدایان گوناگونی با گذشت زمان، تکاثف تجربه و رشد عقل انسان ها، بر ذهن و اندیشه و زندگی انسان در کلیت آن مستولی شده است، موجوداتی که به زعم انسان هر دوره، می توانستند در برابر آسیب ها، خطرات و تهدیدهای رنگارنگ کمک بیشتر و بهتر به انسان نمایند و هم زمینه ساز آسایش و آرامش، و راحت و عشرت او در آن جهان - بعد از مرگ، گردد.

سنگ پرستی، حیوان پرستی، ستاره پرستی، ماه پرستی، آفتاب پرستی، زن پرستی، مردپرستی، توتم پرستی، نیاپرستی، روح پرستی و پرستش صدها پدیده جاندار و بی جان مرئی و واقعی، و نامرئی و تخیلی زمینی و آسمانی دیگر، طی این دوران و طی خطی پر از فراز و نشیبی که انسان تا این جا که ما امروز قرار داریم، پیموده است، همه مخلوق ذهن انسان بوده است - مخلوق ذهن خود انسان -، و نه هیچ موجود دیگری غیر از انسان.

همان گونه که هر یک از معبودان پیشین به تدریج و با گذشت زمان در برابر خدایان جدیدی در ذهن انسان به زانو درآمدند، خدایان جدید نیز در روشنی عقل رشد یابنده و جست و جوگر انسان های هوشمندتر برتری خود را نسبت به خدای یکتا، هرچند نامحقق و نامتعین، در ذهن انسان ها از دست دادند، که اینک خدای واحد هم با گذشت زمان، بلوغ تدریجی عقل، بسط معرفت انسان و بالاخره بر پایه علوم طبیعی و تجربی قرون اخیر، چنان که می بینیم، آرام، آرام در حال متزلزل شدن است. (اگر زور و جبر و فشار و بستن و تبعید و زندان و شلاق و اعدام متولیان خشن دین و دولت های حامی دین و حامی این متولیان نمی بود، این خدا هم قرن ها قبل از این، جای خود را به خدای دیگر که سازگارتر با عقل رسا و وافی بشر امروزی می بود، خالی می کرد!)

یکتاپرستی ابراهیم و اخناتون، فرعون مصر، که سرآغازی بود برای اندیشه یکتاپرستی یهودیت و عیسویت اولیه تا اسلام، با تمام وجوه افتراق و اشتراک موجود میان این سه دین، همه زاده ذهن انسان بوده است. خدای اسلام، به طور مثال، آن طور که برخی از اسلام شناسان گفته اند، عمدتاً دارای چند نوع صفات می باشد؛ از آن جمله: اول) صفات ذاتی، دوم) صفات فعلی، سوم) صفات ثبوتی که معرفت کمال خدا است، و چهارم) صفات سلبی که بر وفق آن خدا منزله از هر خطاء و عیب و نقصی است - توضیحی مزید پیرامون صفات ثبوتی و سلبی الهی برای آن است که اساس و اصل بحث ما را در این نوشته تشکیل می دهند.

در این مبحث من می خواهم، برای واکاوی دلایل مشروعیت یا عدم مشروعیت حلال و حرام، تنها به وجه صفت سلبی خداوند، یعنی این که خدا، بر مبنای اندیشه دینی، منزله از هر خطا و نقص و ناتوانی است، بپردازم. این واکاوی را با این پرسش مطرح می کنم که: آیا ممکن است خدائی که منزله از هر خطا باشد، و هیچ گاه در هیچ کارش عیب و نقصی وجود نداشته باشد، چیزی بیافریند که در ذات آن عیب یا نقص وجود داشته باشد؛ ممنوع و ناروا یا ناجائز باشد؛ نامکمل و ناقص و غیرمباح و منکر یا حرام باشد؟

حسب قواعد علم منطق وقتی درستی یک امر به طور قطعی ثابت شد، آن امر نمی تواند در عین زمان نادرست باشد و نادرست معرفی گردد.

کمال خدا از نظر دین امریست قطعی، بناءً در کار خدا نمی تواند غیر از ثواب و خیر و کمال نقص یا فتوری وجود داشته باشد. وجود کمبود یا نقصان در یک شیء نشانه عدم کفایت، یا ناتوانی و نقصان آفریننده آن شیء است، نه نشانه کمال او.

معنی این سخن، با تعمق بیشتر این است که خدا نباید، با داشتن صفات مثبت و عالی، و منزله بودن از خطاء، پدیده ای را خلق کند که دارای نقص و عیب بوده، ناشائست و حرام باشد. در غیر آن هیچ انسان صاحب شعور و خرد حق ندارد صفات مثبت بالا را به وی اطلاق کند؛ یا او را موجود صاحب کمال مطلق بخواند.

اگر قبول شود که خدا دارای کمال مطلق است، پس فعل وی و آنچه را وی آفریده است نباید دارای نقص و یا عیبی باشد؛ یا مشمنز کننده و حرام تلقی کرد. به مصداق آنچه در انجیل متی آمده است: درخت سالم باید میوه خوب بدهد و درخت فاسد میوه بد. (تنها یک مثال است. فکر نکنید که من برای مسیحیت تبلیغ می کنم. همه ادیان در نظر من یکسان و قابل نقد جدی هستند.)

تا این جا کوشش شد رابطه کمال مطلق خدا و منزله بودن وی از خطاء را از دید دین با منطق خود دین و منطق غیردینی بررسی کنیم. و نتیجه ای که از دید دین و با دید حکمی - اسناد دادن امری به امری دیگری به ایجاب یا به سلب - و با دید فلسفی - ادراک وقوع با لاوقوع - از این بررسی به دست آمده است، باید این باشد که چون خدا موجودی نیست که چیز ناقص، مشمنز کننده و دارای عیب بیافریند، پس هر چیزی که خدا آفریده است - با این اعتقاد که

هر پدیده ای به امر یا به دست خدا آفریده شده است - باید طیب، حلال و بی نقص و برای استفاده باشد. (چون انسان نسبت به همه موجودات دیگر با توانایی های ذاتی خویش توان استفاده بیشتر را از پدیده ها داراست، بهتر است بگوئیم: باید طیب، حلال، جائز و روا برای استفاده انسان باشد.)

مسئله دیگر این است که آیا به نام یک مسلمان اجازه داریم، چون خدا خبیر و علیم است، نسبت به علم خدا مشکوک شویم و بگوئیم که مثلاً خدا در یک زمان یک تصمیم می گرفته و بر اساس آن یک حکم می کرده و در زمانی دیگر می دیده که آن حکم نادرست بوده و مطابق این دید جدید از تصمیم اولیه خود پشیمان می شده و برای تغییر تصمیم اولی حکم دیگری صادر می نموده است و باز بعد از مدتی از تصمیم دوم خویش نیز بر می گشته و به همان تصمیم اولیه اش اجلال می کرده است؟؟

چنین تصویری بدان معنی است که خدا نمی توانسته است خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، حلال و حرام، سود و ضرر و.... یک امر را از قبل پیش بینی کند! یعنی ناتوان از درک کاری بوده است که می کرده. اگر تصور چنین باشد، چطور می توانیم این موجود را خدای دارای علم ازلی و ابدی و خدای کامل بنامیم؟؟

چون تصور چنین نیست، پس آنچه در سه کتاب ادیان سامی در این زمینه آمده است، و من در زیر بدان اشاره نموده ام، باید نادرست باشد، یعنی ساخته ذهن انسان ابتدائی باشد که نه به اصول منطق آشنائی داشته و نه به گونه درست و مستدل می توانسته فکر کند!

در عهد عتیق آمده است که خدا بعد از آفرینش زمین، وقتی زمین را دید، از زمین خوشش آمد و از کار خویش راضی شد. همین طور بعد از آفرینش انسان و آسمان و ستاره ها و اقیانوس ها و آب و گل و گیاه و.... آیا چنین تصویری از خدای خبیر و علیم و بصیر، یعنی خدای دانا و آگاه که همه چیز را از قبل می داند، می تواند درست باشد؟

در مسیحیت، بسیاری از چیزهایی که در اسلام حرام خوانده شده است، حرام نبوده است. عیسویان تنها داشتن ایمان را برای رستگاری کافی دانسته اند. عیسویان وجوب عمل ختنه را از بین بردند، حلال و حرام نوشیدنی ها و خوردنی ها - شراب و گوشت خوک و هر آنچه از گلو فرو می رود - را منتفی کردند، این اعتقاد را که حیوان و انسان نجس هستند، یک اعتقادی غیردینی خواندند و... (این مسأله، یعنی دو گونگی در نظر خدا مسائلی هستند که هر انسان هوشمندی را به این فکر می اندازد که چرا خدای دو دین پیشین سامی، که خدای دین اسلام هم است، طی چیزی کمتر از دو هزار سال در خصوص برخی از نظریاتش حداقل دو بار تغییر عقیده داده است؟)

در یهودیت مثلاً خوردن گوشت خوک و شراب منع شده است، ولی در مسیحیت آن ها را حلال ساخته و در اسلام دو باره به نظر اولیه خویش برگشته و آن ها را حرام اعلام کرده است؟

خدائی که عالم و خبیر است و نظر به تعالیم قرآن باید همه چیز را از قبل بداند، چرا در عرض زیاد و کم یک ساعت (به حساب روزهای خدائی، که نظر به قرآن برابر است به پنجاه هزار سال) با آن همه علم و آگاهی سه بار باید در یک مورد تصمیم بگیرد؟

من هیچ گاه فکر نمی کنم که این حرف ها را خدا زده باشد، زیرا من بر این اعتقاد صحه می گذارم که خدا عالم و دانا است و در هیچ حالتی نمی تواند چنین فکر مغشوشی داشته باشد که چیزی را معین کند، بعد از مدتی آن را نسخ کند و بعد آن را دو باره مقرر سازد.

در سفر لاویان، باب ۱۰، از شماره ۸ تا ۱۱ آمده است که: "خداوند هارون را خطاب کرده و گفت تو و پسرانت چون به خیمه اجتماع داخل شوید شراب و مسکری ننوشید مبادا بمیرید- این است فریضه ابدی در نسل های شما - تا در میان مقدس و غیر مقدس و نجس و طاهر تمیز دهید. / سفر لاویان، باب ۱۰، شماره های ۸ تا ۱۱."

در قرآن هم، مانند تورات، مسکرات را به خاطری که با نوشیدن آن تمییز نیک و بد و روا و ناروا و پاک و ناپاک برای شخص مست مقدور نمی ماند، منع نموده است.

شراب و شراب نوشی با این آیت: "لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى حتى تعلموا ما تقولوا" (سوره نساء، یعنی "در حال مستی نماز نخوانید تا بدانید چه می گوئید"، به طور ضمنی و قبل از منع قطعی منع شد.

ولی در انجیل متی از زبان عیسی می خوانیم: "... در باره یحیی که لب به شراب نمی زد و اغلب روزه دار بود، می گویند: دیوانه است. اما به من که می خورم و می نوشم ایراد می گیرند که پرخور و میگسار و همنشین بدکاران و گناه کاران است. اگر عاقل بودند چنین نمی گفتید و می فهمیدید چرا او چنان کرد و من چنین."

جواب "چرا" اینست که یحیی برحسب دین موسی چنان کرد و عیسی برحسب دین خودش. خدای هر دو دین یک خداست!!

عیسی کسانی را که به وی، به دلیل نوشیدن شراب خرده می گرفتند، به صراحت و آشکارا بی عقل، یعنی نادان می خواند. مگر پیامبرانی که قبل از او نوشیدن شراب را منع قرار داده بودند، بی عقل بودند؟

آیا چنین حرفی کلام خدا بود، یا کلام خود عیسی؟ اگر عیسی را پیامبر بدانیم، براساس تعالیم دین، هر آئین یا هر اصلی که به وسیله عیسی به وجود می آمد، یا هر حرفی که عیسی در خصوص حلال و حرام می زد، باید آن آئین یا آن اصل یا آن حرف مطابق به خواست و امر خدا بوده و خدا به او الهام نموده باشد. به کلام ساده تر این خدا بود که نوشیدن شراب و گوشت خوک را در دین مسیح مجاز دانست؛ نه عیسی!

این سخن عیسی در باب حلال و حرام از همه سخنان او معروف تر است: "هیچ کس با خوردن چیزی نجس نمی شود. چیزی که انسان را نجس می سازد، سخنان و افکار اوست." (انجیل متی، باب ۱۵، صفحه ۲۰).

چطور شد که عیسی هیچ چیزی را حرام نمی خواند، غیر از افکار و سخنان ناشائست و ناروا را، در حالی که او هم مانند موسی و محمد یکی از پیامبران الهی شناخته می شود، ولی در ادیان پیش و پس از مسیحیت خیلی چیزها حرام خوانده می شوند؟

از همه آنچه تا کنون گفته شد، به این نتیجه می رسیم، همان طور که دکتر سروش، یکی از نواندیشان معروف دینی می گوید: "تمام معرفت های بشری و استنباط های انسانی از دین، تاریخی است و معروض خطا." او با این نظر حکومت دینی ایران را تضعیف می کند؛ چون اگر تمام فهم های بشری از دین معروض خطا باشد، هیچ کس نمی تواند به نام خدا ادعای پیاده کردن شریعت را داشته باشد؛ حتی روحانیون ایرانی. او در باره قرآن به صراحت می گوید که: "محمد آفریننده قرآن است."

در برابر سوال دیگری، این اصلاح گر رادیکال دین می گوید: "وحی «الهام» است. این همان تجربه ای است که شاعران و عارفان دارند؛ هر چند پیامبر این را در سطح بالاتری تجربه می کنند. در روزگار مدرن، ما وحی را با استفاده از استعاره شعر می فهمیم. چنان که یکی از فیلسوفان مسلمان گفته است: وحی بالاترین درجه شعر است. شعر ابزاری معرفتی است که کارکردی متفاوت با علم و فلسفه دارد. شاعر احساس می کند که منبعی خارجی به او الهام می کند؛ و چیزی دریافت کرده است. و شاعری، درست مانند وحی، یک استعداد و قریحه است: شاعر می تواند افق های تازه ای را به روی مردم بگشاید؛ شاعری می تواند جهان را از منظری دیگر به آن ها بنمایاند."

نتیجه ای که از بحث بالا گرفته می شود، اینست که همه آنچه در باب حلال و حرام در کتب دینی گفته شده است، یا در باب "چه باید کرد" ها و "چه نباید کرد" های دین، همه سخنان انسان هائی هستند که نظر به طبیعت و تربیت و محیط و فرهنگ خود، یا نظر به یک سری مسائل روحی و روانی و یا دل بستگی ها یا کراهت هائی که داشته اند، زده شده است -

آنهم به نام خدا و مجازات فوق العاده سنگین و مدهش و مکافات بی نهایت ترغیب کننده، چون می خواستند با ابراز این مطالب و ایجاد بیم و امید اثرات گفتارشان را تقویت ببخشند!

حرمت روز نوروز هم که برخی ها از آن به نام دین سخن می زنند، سخنانی است که از ذهن برخی از انسان های نادان و متعصب دینی به نام خدا ترشح کرده است.

خدائی که رحیم و رحمان خوانده شده است، چگونه حاضر می شود خود مانع شادی و سرور بندگان خود بشود؟ مگر رحمت همین است که در برابر بندگی و کرنش پاداش داده شود؟

چنین دریافتی پاداش نیست، بلکه مزد و حق بندگی است. فراموش نشود که مزد، حق آنانی است که کاری بر وفق امر ارباب انجام می دهند!! رحم و رأفت با انتظار و کار و حرف شنوی و کرنش و بندگی و... اعتبار و ارزش خویش را از دست می دهد. دریافت مزد "حق" مسلم بنده در برابر اطاعت و انجام کار است؛ نه "پاداش" یا "رحمت"!

با این استدلال ملا های تنگ نظری که خدا را ضد شادی و جشن و سرور مردم در روز نوروز معرفی می کنند باید این سخن عیسی را فراموش نکنند که می گفت: "چیزی که انسان را نجس می سازد، سخنان و افکار اوست، نه آن چیزی که می خورد."

یک بار دیگر این نکته را یادآور می شوم که هیچ چیزی به اصطلاحی معارف دین "حرام" نیست.

حرمت هر چیز بسته به کراهتی است که انسان ها نسبت به شیء یا امری در خود احساس می کنند.

این نکته را هم می خواهم اضافه کنم که دینی که درهای شادی و خوشی و جشن و سروری در چوکات اخلاق و رسوم متعادل و پسندیده یک کشور را به روی مردم آن کشور می بندد، هیچ گاه نمی تواند دین واقعی باشد!

چنین دینی با همه استبداد و تندخویی متولیان آن بالاخره روزی از طرف همه مردم مردود اعلام خواهد شد، زیرا انسان ذاتاً موجودی مثبت اندیش و شاد و آزاده ای است!

۲۰۱۶/۰۳/۲۵